

به بهانه عکس ... عکس های دکتر جعفر شفیعی

حسین مهینی

December 29, 2012



به بهانه عکس،

عکس های دکتر جعفر شفیعی

تبعید، خیالخانه ام؛ ولحظه ها که از سرناگزیری به پاره عکس های جان بدر برده ام از تاراج حاکمان نکبت چنگ می زنند. هراسی نیست. بهانه، بهانه های ساده لحظه های خیالخانه اند در روزمرگی دیروز، درامروز و فردا در دیروز!

نگاهم در قاب رنگ پریده دوعکس می ماند. عکس رفیق است. رفیقی که خیالخانه ام برای حضورش هرگز رنج جستجوی بهانه ای را نکشیده است! حضوری که همواره برای من گره در دغدغه ها واضطراب های صبح گاهی دامنه های روستاهای بوکان، سقز و... داشته است! حضور گمگشته ای در وسوسه های بیداری روستاهای خفته درمه...؛ تن پوش های گل در گل سرخ سرخ شکفته درمه دخترکان کرد؛ فانوس به دست درآستانه خانه ها، درامتداد کوره راه های روستاها، افق درافق درانتظار "جوله های" * دکتر.

... و من با دوربین فیلمبرداری ام زائر لحظه های بیداری این حضور. آه، انگار همین دیروز بود!

... و امروز دیروز درنیش قبرهای شبانه ی روزمرگی دوران سلطه حاکمان نکبت، دوعکس به تاراج رفته را باز می یابم.

دوعکس مثله شده با پاره سنگ های جمهوری اسلامی؛ دوعکس به نفس افتاده، با آخرین تک نفس ها در زنده به گوری شان. دوعکس سنگسار شده به جرم زنا. هم آغوشی عاشقانه شان با من، با من محارب. دوعکس سنگسار شده با وجود بکارت دخترگی شان. دوعکس گریخته ازگودال های سنگسار جمهوری نکبت. و پناه گرفته در خیالخانه تبعیدم - سوئد!

دوعکس دوران شیدایی من. دوران شیدایی کار و آرمان. دوران ساختن فیلم های کردستانم؛ ** دوعکس دوست و رفیقم دکتر جعفر شفیعی، دوعکس دکتر جعفر شفیعی از بنیانگذاران و رهبران کومله و حزب کمونیست ایران. این دوعکس را درسال های ساختن فیلم های کردستانم برداشته ام. دورانی که دکتر بدون چشم داشتی، رها ازبندها وتنگ نظری های سازمانی و حزبی، لحظه ای درهمکاری و کمک به کار فیلمبرداری گروه من تردید نکرد.

... ودکتر در حلقه در حلقه ی مردم درجوله ها از بوکان گرفته تا ... سقز، سنندج ...، اشنویه، ... دره به دره. با دوربین فیلمبرداری ام در ثبت لحظه به لحظه های باورهای زمینی جهانی نو؛ و تشنه گی مداوم لحظه هایی که بی محابا زیرپوست روز می خزیدند.

عکس ها را قطره قطره در خیالخانه ام می نوشم. هنوز هم تشنه ام؛ تشنه ی جان به مهر حلقه در حلقه های مردم به دکتر.

عکس ها در زنده بگوری پنهانی شان درزیر خاک ها زخمی شده اند. با احتیاط زخم های تن شان را می شویم؛ عکس ها رنگ پریده اند ولایه ای ازخفه گی برتن آن ها نشسته است. چه کنم؟ چاره ای نیست. حس ناشناخته ای به نهانخانه ام نهیب می زند و می خواهد عکس ها را بیرون بکشد. بهانه

دارد؛ بهانه سالگرد درگذشت دکتر جعفر است. اما این بهانه معنای آن حس خواستن درونی من نیست! می دانم. می دانم!

اما پذیرش بهانه، بی دغدغه ترین شکل گریز ازتناقض درونی است. بهانه. به بهانه سالگرد درگذشت دکتر جعفر؛ خیالخانه ی جمع را به هم نگاهی عکس ها می خوانم.

برای من دکترجعفر شفيعی تجسم عینی انسان عصر سوسیالیسم بود. درجوله ها و دربرخورد با مردم بود که دکتر را شناختم. روی زمین بود، با خاک بود. نه درپرواز واژه ها.

کاک دکترجعفر آن گونه می زیست که خود در باره آن می گفت؛ آنچه آن که باور طبقاتی اش بود. او در راهی جان باخت که پای بند آن بود؛ وچه با شتاب هم درپی آن رفت.

... و من درآستانه راه، هنورهم باتوده های زحمتکش کردستان چشم براه "جوله" های دکترهستم - تا با دوربین ام آخرین برداشت را دررقص شادمانه ی برپایی دنیای نوی دکترثبت کنم!

حسین مهینی
سوئد - بیست و نهم اکتبر دوهزارو دوازده

*جوله به زبان کردی گشت سیاسی و نظامی پیشمرگه ها.

** درطول ساختن فیلم های کردستان ام، سازمان ها و احزاب دیگری هم کمک های بی دریغی کردند. ازجمله زنده یاد دکترقاسملو و حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان چریک های فدایی خلق ایران، و نیز رفقای نازنینی چون سعید سلطانیور، علیرضا اسپهبد ...، و عزیزان دیگری که به لحاظ امنیتی امکان نام بردن آن ها را ندارم؛ اگرچه می دانم که آن عزیزان نه دربند نام و نشانی بوده اند و نه به دنبال پهن شدن فرش قرمزبرپایشان!

ویک انسان شریف و استثنائی دیگر، "گوگو"، در "تلویزیون فیلم". "گوگو" با چهره ای مهربان و لبخندی بی ریا و حس عمیق همدردی یی که با زحمتکشانش داشت. "گوگو" مسئول فنی و صدابردار تلویزیون فیلم بود. "تلویزیون فیلم" یک استودیوی صدای خصوصی دریک ساختمان سه طبقه کلنگی، در یکی از خیابان های فرعی تهران - خیابان بهار- قرار داشت که درآن بیشتر فیلم های سینمایی و سریال ها برای نمایش در تلویزیون دوبله و یا صداگذاری می شدند. علاوه بر این نوع فیلم های سفارشی- دولتی، کارهای فنی و صداگذاری بسیاری از آثارمستند، فیلم های کوتاه و یا سینمایی فیلمسازان مستقل، با امکانات مالی محدود هم دراین استودیو به همت و سعه صدر "گوگو" انجام می گرفت.

"تلویزیون فیلم"، استودیوی جمع و جور کوچکی بود با سه چهارنفر کارمند - کارگر، که ازارامنه مهاجربودند. آچار فرانسه استودیو، "گوگو" بود که هم کار دوبله را انجام می داد، هم افکت می ساخت، و هم انتخاب موسیقی برای فیلم ها را برعهده داشت، و هم...

اولین بار درسال 1353، درجریان ساختن فیلم "سید اسماعیل"، با "گوگو" و "تلویزیون فیلم" ارتباط پیدا کردم. این ارتباط ادامه داشت تا سه چهارسال بعد ازانقلاب و خروج من ازایران. درتمامی این دوران "گوگو" گره گشای گرفتاری های کار فیلمسازی ام بود، به خصوص آن فیلم هایم که مربوط به کردستان بودند.

در بگی و بندها و فشارهای اختناق بعد از سال 60، گوگو و استودیوی او تنها امکان تولید بسیاری ازفیلم های مستقل و اعتراضی بود. گوگو با گشاده رویی و مهربانی، با به جان خریدن خطرها، کارهای فنی فیلم های به اصطلاح غیر قانونی و ضد رژیم را انجام می داد. "گوگو" به نیروهای سیاسی چپ انقلابی و سازمان مجاهدین خلق سمپاتی داشت، و با جریانات سازشکار چپ و دمساز حاکمیت مرزبندی علنی کرده و با لهجه شیرین ارمنی اش با خنده می گفت:

"اینها با خایه های خمینی بارفیکس کار می کنند تا خودشان را بالا بکشند!"

از کار فیلمسازان رادیکال و آثار جانبدار توده های زحمتکش حمایت می کرد و از کمک به آن ها درساختن فیلم هایشان کوتاهی نمی نمود؛ ودر این رابطه ها دربند مادیات و کارمزد نبود.

بعد ها؛ "تلویزیون فیلم" بسته شد و بسازوبفروش ها ساختمان آن را درهم کوبیدند. شنیدم که "گوگو" بیکار شده و برای امرارمعاش و انتی خرید و بارکشی می کند!...وسرانجام درروزی ازروزهای بارکشی، "گوگو"ی مهربان در تصادفی کشته می شود، و با کمال تأسف سینمای متعهد و اعتراضی ایران یکی از یاوران و همراهان صمیمی و صادق خود را ازدست می دهد. تاریخ سینمایی این دوران را باید جدای از این حاشیه نگاری ها به گونه ای شفاف و گسترده نگاشت. یاد "گوگو" گرامی باد.

نسخه نهایی فیلم مربوط به کردستانم - " زمین سوخته " - را پاسداران دادستانی انقلاب در یورش به قسمت مونتاژ مصادره کرده و باخود بردند. سرپرستی ایلغاران اسلامی در آن یورش با "مرتضی آوینی" بود، وتلخ کامی جان سوزتر آنجا است که فیلم نویسان خود فروخته و دوربین به مزدان وطنی، چه نوشته هایی که دررسای این دزد با چراغ نوشتند و حتی درستایش او چه فیلم هایی که نساختند! *** فیلم "زمین سوخته" - فیلم سینمایی مستند درباره مبارزات مردم کردستان برای آزادی و عدالت اجتماعی بود که همراه با چند فیلم دیگرم توسط تاراج گران حکومت نکبت وجنایت توقیف و نسخه های آن ها مصادره شد. آن فیلم ها چه سرنوشتی یافتند و چه بر سر آن ها آمد، از آن بی خبرم! ****واژه خیالخانه را ازدوست نازنینم سیروس وقوعی وام گرفته ام که این واژه را به جای حافظه تاریخی ایرانی به کار می برد.

برگرفته از وبسایت آزادی بیان